

پیرامون خصلت انتقالی دوره کنونی

تقی روزه

خصلت انتقالی دوره کنونی در چهارچوب مختصات عمومی دوره دارای چنان اهمیتی است که بدون توجه بان ما نخواهیم توانست تاکتیک درستی را اتخاذکنیم. جنگل را ندیدن همانقدر زیان آور است که درختان را ندیدن. دوره انتقال حاکی از ورود عناصر دوره جدید است در دوره‌ای که پایانش شروع شده است، درحقیقت آمیزه و تلفیقی از عناصر دوره قبلی با عناصری از دوره جدید به دوره انتقالی معنا می‌بخشند که برخورد و تاکتیک متناسب با خویش را می‌طلبد. اگر واقعیت دوره انتقالی را در نظر بگیریم در واقع از روی مراحل عینی بپریم، بدیهی است که باسر بزمین خواهیم خورد. یک نمونه چنین درهم آمیزی تناقض عجیب و باورنکردنی ترکیب دو حکم واحد و متناقض نسبت به وضعیت واحد یعنی طرح کودتا و سپر شدن اصلاح طلبان برای جناح حاکم بطور توأمان در ادبیات سیاسی ماست. بنظرم پذیرش همزمان دو حکم چنین متضاد و مانع‌الجمع برای یک سازمان سیاسی فراتر از حد مجاز و قابل قبول خطا محسوب می‌شود و باید آنرا آژیوری دانست که مبین آشفتگی در اتخاذ موضع تاکتیکی و نشان‌دهنده آنست که یک جای ارزیابی و متد ما می‌لنگد:

۱- در مورد بحث مشخص ما صدور این حکم فی نفسه درست است که با تسخیر مجلس ششم در واقع تسخیر مواضع باصطلاح انتخابی (جمهوری) نظام اسلامی توسط اصلاح طلبان بوسیله فشار جنبش توده‌ای (از نقطه نظر پیشروی بصورت عمقی و فتح سنگر و نه کمی و کوچک) تقریباً بانتهای خود رسیده است و بخش "انتخابی" که اساس پیشروی تاکتیک مردم از دوم خرداد بدینسو را تشکیل می‌داد با تسخیر این سنگر با بخش واقعی و اساسی قدرت و ماهیت واقعی نظام دیوار بدیوار شده است و دیگر نمی‌تواند با ابزار تاکتونی یعنی حربه "قانون" چون گذشته پیش برود و این درحالیست که اصلاح طلبان بر آند تا با این ابزار هم‌چنان به پیشروی خود ادامه دهند. باین ترتیب باید دوران استفاده از پوشش قانون برای پیشروی را بطور عمده تمام شده دانست و دوره جدیدی را که فراقانونی می‌نامیم آغاز شده دانست. حوادث و وقایع آغاز کننده این دوره چون برخورد با انتخابات مجلس ششم، ترور جاریان و بطور کلی کودتای خرنده و تهاجم بزرگی را که دستگاه ولایت و جناح حاکم آغاز کرده‌اند را، در واقع باید به معنای تلاش برای بستن این منفذ پیشروی و پایان دادن به دوره "قانونی" و از مشخصات این دوره بحساب آورد. تمام نکاتی که ر-شالگونی در این باب میگوید درست است و من نیز به نوبه خود چه در بحث‌های درونی و چه در ارزیابی‌های خود بدان پرداخته‌ام.

۲- باین اعتبار میتوان گفت در اشل کلی (وبقول ر-شالگونی جنگل را دیدن) می‌توانیم به این نتیجه گیری برسیم که دوران همسویی در مورد بهره گیری از "قانون" به پایان خود رسیده است.

مردم از این پس بناگزییر با ابزار دیگری راه پیشروی خود را خواهند گشود و اصلاح طلبان نیز دیگر بشیوه گذشته خود نخواهند توانست به پیشروی خود ادامه دهند (تلاش‌هایی چون طرح استراتژی آرامش را باید از زمره آن‌ها دانست)

تا اینجا بلحاظ استنتاج کلی خط راهنما و چهارچوبی برای درک سمت و سوی کلی حرکت جنبش در برابر خود داریم، دراین حرفی نیست. و نشان می‌دهد که نبض اصلی جنبش از این پس در کجا خواهد زد و ضرورتاً باید بزند.

اما بنظرم درست آنست که بگوئیم که چنین دوره‌ای آغاز شده و یا شروع به آغاز شدن کرده است. ما باید بین تولد و ظهور و تکوین و بلوغ تفاوت قائل شویم.

اولاً شروع یک دوره به معنی تمام شدن کامل کارکرد دوره قبلی نیست و ثانیاً ناهمسویی با اصلاح طلبان نیز الزاماً به معنای همسو شدن و یا سپر شدن اصلاح طلبان برای جناح حاکم نیست و علاوه برآن به معنای ناهمسویی مطلق جنبش توده‌ای با اصلاح طلبان هم نیست.

اگر به وضعیت مشخص خیره شویم معلوم میشود، که همین مقدار پیشروی با "قانون" نیز اگر می‌خواست صرفاً با مشی و نظر اصلاح طلبان و بدون فشار یک جنبش توده‌ای پیش برود، از خیلی جلوتر و از همان اول در بن بست بود (مثل مجلس چهارم). مجلس ششم نیز زیر یک فشار توده‌ای سنگین به جناح حاکم تحمیل شد. بنابراین این یک مجلس معمولی و مساوی با "قانون" نیست بلکه مرکب از "قانون" بعلاوه فشار است. دراین جا (از نقطه نظر این منطق) این به تنهایی کافی نیست که به بینیم که بطور انتزاعی "قانون" چه می‌گوید. مهم آنست که هرکس بروایت خود سخن می‌گوید. جناح حاکم بروایت خود، مردم و اصلاح طلبان هم هرکدام تفسیر وروایت خود را دارند و می‌خواهند که آنرا به طرف دیگر تحمیل کنند. یعنی تامادامیکه دو

تفسیر وجود دارد و ستیز (نه سازش) بین این تفاسیر وجود دارد مردم از این شکاف برای پیشروی بهره می‌گیرند. شما هم حتماً شنیده اید این سخنان امروز خاتمی را که سخن از بخش معطل مانده قانون اساسی کرده است. این در واقع مهم‌ترین شعار اصلاح طلبان دولتی است. از سوی دیگر باید دید توان جنبش برای روی پای خود ایستادن تا چه حد است. ر-شالگونی بگمان من ارزیابی مبالغه آمیزی از آن دارد و فکر میکند که جنبش دیگر می‌تواند بدون نیاز به همسویی با اصلاح طلبان به پیش برود. ولی بنظر من نباید چنین چیزی را مطلق کرد، چرا نباید جنبش از همسویی نسبی در زنده کردن قوانین معطل مانده - که البته میدانیم حاصلی هم نخواهد داشت اما به شکاف اردوی مقابل خود دامن خواهد زد- طفره برود. سؤال اینست که آیا تشدید چنین شکافی در قانون اساسی برای پیشروی جنبش مفید است یا نه و آیا جنبش باید با آن همسویی کند یا نه؟ البته همانطور که اشاره شد من هم قبول دارم که نبض جنبش در فراسوی "قانون" می‌زند و باید بزندولی لازم نیست بین این دو حالت تقابل و آنتاگونیسم مصنوعی ایجاد کنیم. بنظرم تلفیق درست "قانون" و "فراقانون" در این دوره با عمده بودن وجه اخیر و غیر عمده بودن وجه نخست بهتر می‌تواند به تقویت جنبش خدمت کند.

۳- در واقعیت امر چون پیشروی از طریق قانون برای اصلاح طلبان باسد مقاومت و هجوم جناح دیگر مواجه می‌شود، آنها در عمل و نه نظر، ناگزیرند که اندکی فراتر از قانون و ظرفیت خود بروند و به نیروی فشار متوسل شوند این مسأله همواره کمابیش وجود داشته است. اگر به سخنان امروز خاتمی هم دقت کنیم نوعی تعرض به اختیارات به رهبری و تشخیص مصلحت بود.

البته این هنوز در مقام حرف است اما می‌تواند مقدمه عمل نیز باشد. بنابراین واقعیت موجود عبارتست از قانون بعلاوه تفسیر معینی از قانون بعلاوه بهره‌گیری از یک فشار توده‌ای تا حد معینی. و ما اگر این واقعیت را بطور تجریدی صرفاً به قانون تقلیل دهیم ممکن است به نتایج و مواضع غیر دقیقی برسیم.

۴- آیا جناح حاکم بخواهد روزی مجلس را صرفنظر از شکل و نحوه اش منحل کند(تهدیدی که بطور ضمنی در پیام امروز خامنه‌ای وجود داشت و بهرحال نمی‌توان وقوع آنرا ناممکن دانست) آیا مردم می‌توانند در برابر آن مقاومت کرده و با شعار حمایت از مجلس در برابر جناح حاکم ایستادگی کنند؟ و اگر چنین کنند آیا از همسویی و حتی سپر قانون و اصلاح طلبان استفاده نکرده‌اند؟ بنظر من چنین چیزی می‌تواند در گسترش جنبش و تقویت مضمون فراقانونی آن مفید باشد.

۵- در شرایط جامعه ما در حقیقت واقعیت زنده و جاری در جهت منطق و خواست اصلاح طلبان حرکت نمیکند. با توجه به آنکه تمامت خواهی و انحصارطلبی جناح حاکم که حاضر به تقسیم قدرت و شریک قراردادن حریف در مواضع کلیدی قدرت نیست بنابراین مبارزه اصلاح طلبان(که در چهارچوب "قانونی" قرار دارد، راه را برای نیروی سوم - مردم و مخالفین نظام باز می‌کند. بنابراین تا مادامیکه چنین است نباید از اهمیت بهره‌گیری مبارزات توده‌ای از "مبارزه قانونی" در حد خود و بعنوان بخش و شکلی از مبارزات خود غافل شد.

۶- در شرایط کنونی مبارزات سیاسی و اجتماعی در جامعه ما سه قطب و سه سر دارد: جناح حاکم، اصلاح طلبان و مردم. گرچه تضاد عمده همچنان تضاد بین کل حاکمیت رژیم مذهبی (از جمله تمامیت گرایان از یکسو و حاکمیت مردم سالاری از سوی دیگر است. اما در این میان از نقطه نظر تاکتیکی جناح حاکم یک سو و مردم و اصلاح طلبان در سوی دیگر قرار دارند. با فتح سنگر مجلس آرایش تاکتیکی صفوف هنوز بهم نریخته و بصورت دوقطبی (که یکسویش هردو جناح و سوی دیگرش مردم) در نیامده است پس باین اعتبار همسویی (و نه الزاماً ائتلاف و یا حتی استفاده بصورت سپر) همچنان برقرار است و ما معمولاً همسویی را باین معنا می‌فهمیم. ولو آنکه بپذیریم که دوره قانون تمام شده است و لو آنکه بپذیریم زمان استفاده از سپر تمام شده است که (من اینها را بطور نسبی و در متن یک دوره انتقالی می‌پذیرم). بنابراین اگر پایان دوره "قانونی" به معنای پایان آرایش تاکتیکی صفوف ذکر شده در بالا نیست پس روشن میشود که چهارچوب بحث کجاست و حتی اگر خواستیم واژه همسویی را بکارگیریم طوری بکار نمی‌گیریم که آرایش عمومی صفوف را آشفته سازد. می‌دانیم که ماهمیشه گرایشاتی در میان نیروهای چپ داشته‌ایم که منکر چین آرایش تاکتیکی بوده و همیشه تلاش میکنند که جناح خاتمی را از نقطه نظر تاکتیکی هم در کنار جناح حاکم قرار دهند و این تدقیق فرمولبندی‌ها را ضروری می‌سازد.

۷- طرح اشغال آخرین سنگر بخش باصطلاح انتخاباتی و حرکت قانونی و دیوار به دیوار شدن این بخش قدرت صوری با واقعی الزاماً به معنای آن نیست که اولاً پیشروی در این حوزه تمام شده است(بنظر من همانطور که گفتم نبرد حول تفسیر قانون و قانون گذاری تازه شروع شده است) و ثانیاً به معنای آن نیست که نبرد در این حوزه فروکش خواهد کرد. از قضا با احتمال

زیاد با فتح این سنگر و دیوار بدیوارشدن نبرد سرنوشت سازی درحوزه قانون شروع میشود. آیا ما و توده‌ها باین نبردها کاری نداریم یا آنکه از نظر تاکتیکی یک طرف را آماج قرار می‌دهیم و اجتناب ناپذیراً با طرف دیگر همسو می‌شویم. ر-شالگونی بدرستی می‌گوید راه پیشروی درجای دیگر یعنی عرصه فراقانونی است. اما طرح این مسأله درست نافی آن سؤال مشخص نیست که آیا در این حوزه نبردی که با تسخیر مجلس ششم شروع می‌شود، همسو می‌شویم یا نه؟ و اگر آری این نشان می‌دهد که به پایان رسیدن دوره قانون و مقوله همسویی یک فرایند است یعنی یک دوره انتقالی است که با ترکیبی از مختصات هر دودوره همراه است. پس باید نتیجه گرفت که تسخیر آخرین سنگر به معنی تشدید نبردها نیز هست.

۸- تا اینجا روشن است که اولاً نحوه آرایش صفوف نیروها از نقطه نظر تاکتیکی همسویی مبارزات مردم در نبرد با جناح حاکم را اجتناب ناپذیر می‌کند و ثانیاً ثقل نبرد عمدتاً به سمت فراقانونی (هم بلحاظ ضرورت پیشروی و هم بلحاظ زمینه عینی یافتن) میل می‌کند و ثالثاً سپر پیشروی با قانون دیگر نمی‌تواند چون گذشته نقش عمده تاکنونی را داشته باشد ولی بهرحال هنوز بصورت غیر عمده وجود خواهد داشت. از همین روست که من ترجیح می‌دهم در چهارچوب همسویی کلی فوق الذکر از ضرورت منزوی ساختن اصلاح طلبان (برای درهم شکستن هژمونی آن‌ها و خنثی ساختن سیاست آرام سازی و قانونگرایی و...) سخن به میان آوریم تا واژه اتلاق پایان همسویی. چرا که استفاده از این واژه اگر جغرافیای بحث بخوبی برای خودمان و برای مخاطبینمان روشن نباشد، موجب آشفتگی می‌شود. چنانکه درعمل هم تاحدودی شد.

۹- دوره انتقالی:

آنچه ما در استقراء و استنتاج منطقی خود بیرون می‌کشیم الزاماً بدان معنا نیست که واقعیت زنده نیز باهمان شتاب و بهمان نحو تحقق می‌پذیرد. برعکس در عمل ما-همانگونه که گفته شد- با یک پدیده انتقالی که حاوی عناصری از دوره گذشته و دوره جدید هستند مواجه می‌شویم. ممکن است که آن عناصر دوره پیشین حتی در دوره جدید درمقاطعی فعال‌تر هم بشوند. همانگونه که درعرصه مجلس وقانونگذاری چنین پدیده‌ای دارد اتفاق می‌افتد. درواقع مبارزه قانونی اصلاح طلبان (علیرغم خواست و تمایل خودشان) همچنان می‌تواند مفیدباشد و می‌تواند به تضعیف سلطه نظام - جناح واپسگراتر- و هموارساختن پیشروی جنبش یاری رساند. بنابراین مسأله ما ضرورتاً انزوای این بخش از سیاست اصلاح طلبان نیست. بهرحال جنبش همواره به بهره گیری از مبارزه قانونی -در صورت امکان داشتن- نیازمند است. اما آنچه که باید منزوی شود، تلاش اصلاح طلبان برای ممانعت از مبارزه فراقانونی و مشروط کردن هرنوع مبارزه به مبارزه قانونی است. آنها نیز به نوبه خود تلاش میکنند که مبارزه فراقانونی را منزوی و حتی منکوب سازند و طبیعی است که به میزانی که آنها باین کار مشغول می‌شوند باید متقابلاً بهمان میزان منزوی شوند. بنابراین بحث بر سرنفی مبارزه "قانونی" نیست بلکه تلفیق آن است درحدی که در این دوره وجود دارد، با شکل عمده این دوره.

ر-شالگونی دراستنتاجات خود برروی دو نکته تاکید یکجانبه دارد: الف- مفادقانون (و اختیارات رسمی قید شده آن) و ثانیاً نگاه به قانون تنها از منظر جناح حاکم و کم توجهی به نبردی که حول بسط و یا تفسیر همین قوانین جاری است موجود است. بنظرم این منازعات اجتماعی و توازن قوای طرفین است که از ابزار قانون با اتکاء به تفسیر و روایت خود از قانون بدان معنای خاص خود را می‌بخشد.

-باتفسیم بندی اصلاح طلبان به حکومتی و غیر حکومتی نباید پنداشت که اصلاح طلبان حکومتی‌ها یکدست و دارای یک سیاست هستند. برعکس هنوز تفکیک و جدائی کامل نشده و تازه آغاز شده است. نیروهایی چون جبهه مشارکت و روزنامه نگاران و تحکیم وحدت و.. هنوز باید تجزیه شوند.

۱۰- باید بین ضرورت اقدام مستقل و بدون سپر و معادل گرفتن آن با توان بالفعل توده‌ها تفاوت قائل شد. در واقع توده‌ها دیگر نمی‌توانند با سپر اصلاح طلبان پیشروی کنند. این یک واقعیت و ضرورت است اما بیرون کشیدن سر از سپر حفاظتی اصلاح طلبان و اقدام مستقیم (در مقیاس سراسری) به آمادگی و شرایطی ویژه نیازمند است که همه آنها اکنون فراهم نیستند. لازم است که هنوز تضاد بالائی‌های بیشتر تشدید شود، و اقتدار جناح حاکم بیشتر فروبریزد، بهمین دلیل توده‌ها در عمل بنابه قانون توازن نیرو و واقعیت داشتن درگیری دو جناح همچنان بصورت دوفاکتو از این پوشش استفاده خواهند کرد. خصلت انتقالی مورد نظر را باید از عدم آمادگی اقدام مستقل توده‌ای در مقیاس سراسری ازیکسو، ادامه و تشدید نبرد قانونی در بالا از دیگر سو و در بستر انتقال از فرایند مبارزه "قانونی" به "فراقانونی" در نظر گرفت.

در یک جمع بندی کوتاه باید بگویم ضمن دفاع از جوهر نظر ر-شالگونی در مورد دوره تازه لازم است که با قید خصلت

انتقالی بآن، نتیجه گیری کنیم که بهره گیری از سپر و حرکت بر مدارقانون در دوره ای که درآغازش قرار گرفته ایم، ازحالت عمده تاکنونی در می آید ولی بصورت غیر عمده و درکنار اشکال فراقانونی وجود خواهد داشت و بهمین نسبت هم همسویی با اصلاح طلبان در این راستا وجود خواهدداشت.

تقی روزبه ۱۱ مه ۲۰۰۰